• دریافت ۹۸/۰۴/۲۵
• تأیید ۹۸/۱۰/۲۹

خطاهای شعری از دیدگاه ابوهلال عسکری

منصوره معینی*
اکبرکلاهدوزان**

چکیده

تفاوت دیدگاه ناقدان ادبی دربارهٔ خاستگاه هدف و منطق شعر، نظرات مختلفی را درمورد خطای شاعران به‌وجود آورده است. نقدادبی در فرهنگ اسلامی با طرح موضوعی به نام "ضرائر" از برخی تصرفات شاعرانه در قواعد نحو، وزن و قافیه دفاع و از تصرّفات ناروا انتقاد کرد تا به‌این‌ترتیب ضمن دفاع ازشاعران، تصرّفات شاعرانه را نیزآیین‌مند سازد. در این نوشتار در پی تبیین نظر ابوهلال عسکری دربارهٔ تصرّفات شاعرانه در مواضع عقلانی و عرفی هستیم و از این رهگذر می‌کوشیم نگاه او به منطق شعری را آشکار سازیم. ابوهلال در الصناعتین خطاهای شاعران را فراتر از گسترهٔ نحو، وزن و قافیه بررسی کرده است و با نگاهی مبتنی بر نقد منطقی هیچ‌گونه خطایی را برای شاعران متأخر جایز ندانسته است. در نظر او میدان حرکت شاعر به قواعد عقلانی و قانون‌های وضعی شعر محدود است و با چنین دیدگاهی با ذکر شواهدی خطای شاعران را مطالعه کرده است. انواع خطاهایی را که وی در «الصناعتین» مطرح ساخته است، در عنوان‌های اصلی و فرعی ذیل عنوان‌بندی و شرح کردیم تا ازسویی مطالب پراکنده در ساختاری شکیل، بیانگر نگاه کلی ابوهلال به موضوع باشد و ازسویی‌دیگر این تقسیم‌بندی و شرح بتواند راهنمایی عملی برای نقد شعر از زوایای گوناگون گردد.

۱. خطای عرضی؛ . خطای منطقی که شامل بیان امور محال و ممتنع، تناقض، خطا در استدلال و خطای منطقی– ارزشی است؛ ۳. خطا در وصف و تشبیه که دربرگیرندهٔ عدول از وصف قدما، تشبیه فاسد، ناآشنایی به موضوع مورد وصف یا بی‌دقتی به آن و مخالفت با عرف است؛ ٤. خطا در کاربرد کلمات؛ ٥. دوری از زبان شعری.

واژگان کلیدی: خطای شعری، ابوهلال، الصناعتین، نقد منطقی، خطای عرضی.

*استادیار زبان وادبیات فارسی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان moeini@mng.mui.ac.ir
**استادیار زبان وادبیات فارسی دانشگاه علوم پزشکی اصفهان(نویسنده مسئول)
kolahdouzan@mng.mui.ac.ir

مقدّمه

دیدگاه ناقدان ادبی و اهل شعر درباب خاستگاه، هدف و منطق شعر با هم متفاوت است؛ برخی شعر را حاصل الهام و هدف آن را تجسّم ناخودآگاه این الهام می‌دانند؛ گروهی آن را برخاسته از طبع شاعر و بیانگر سرشت هنری وی و برخی نیز آن را حاصل کسب و به‌کارگیری فنّ شعر می‌شمارند. هریک از دیدگاه‌های متفاوت، دورنمایی از منطق شعری را پیش چشم می‌آورد که شعر بر اساس همان دیدگاه نقد و بررسی می‌گردد.

بی‌شک زبان شعر با زبان نثر متفاوت است. شعر با فراتر رفتن از زبان معمولی، هنری را پدید می‌آورد که بیانگر لطافت‌ها و ظرافت‌های معنایی است و جهانی از معنی را می‌آفریند. شاعر زبان را همچون ابزار خام خود به‌کار می‌گیرد و در آن تصرّف می‌کند. آشکار است که تصرّف غیرهنری، مادّهٔ خام او را تباه می‌سازد و هرگز اثری هنری پدید نمی‌آورد؛ پس تصرّف او در زبان باید پدید آورندهٔ شعر باشد و هدف شعر را محقّق سازد. شاعر مجاز نیست ساختار زبان را هرگونه که خواست در هم شکند بلکه باید با شناخت قوانین زبانی آن را درخدمت هنر خویش قراردهد. با چنین شناختی است که شاعر در زبان تصرّف می‌کند تا از مادّهٔ خام خود شاهکاری هنری بیافریند. ازسویی‌دیگر شعر جهانی است فراتر از استدلال‌ها و تنگناهای عقلانی و مادّی. شاعر موظّف نیست خود را به چنین تنگنایی محدود سازد بلکه رسالت او فراتر از این محدوده‌هاست؛ بنابراین خطا و صواب شعر را باید براساس آیین شعر سنجید. ناقدان ادبی در فرهنگ اسلامی در دفاع از شاعران و همزمان برای انتقاد از تصرّفات ناروا در شعر، موضوعی به نام «ضرائر» را مطرح ساختند و برای تصرّفات شاعرانه مرزهایی تعیین کردند.

سیبویه (۱۷۷ق) و ابن‌سراج (۳۱٦ق) از پیشگامان این بحث به‌شمار می‌روند؛ البتّه بحث ضرورت‌های شعری در فرهنگ اسلامی بیشتر به تصرّفات شاعر در مسائل

نحوی و قوانین وزن و قافیه اختصاص یافت. منتقدانی همچون «خلیل‌بن احمد فراهیدی»(۱۷۵-۱۱۰ق) و «ابوالفتح عثمان‌بن جنی»(وفات ۳۲۲ق) چنین تصرّفاتی را با عنوان ضرورت شعری پذیرفته‌اند. جمله‌ای که از خلیل نقل شده درواقع بیانیهٔ معتقدان به ضرورت شعری است: «الشعراء امراء الکلام یصرفونه انی شاءوه و جائز لهم ما لایجوز لغیرهم»(الغراوی، ۱۹۷۸: ۱۵۵).

ابنجنی (۳۹۲ق) نیز از لغویانی بود که به پیروی از استاد خود ابوعلی فارسی (۳۷۷ق) به ضرورت‌های شعری معتقد بود (همان: ۱۵۶) و این شبهه را که این ضرورت‌ها فقط برای شاعران کهن روا بوده است از چند نظر رد کرد (ابن‌جنی، ۱۴۲۱: ۳۳۵-۳۳۰).

محمّدبن جعفر قزاز تمیمی (۱۴۱۲ق) با تألیف کتابی به نام «ضرائرالشعر» در برابر منتقدانی که برخی کاربردهای نحوی را در پاره‌ای اشعار خطا دانسته‌اند، از شاعران آن شعرها دفاع کرد و تأویلاتی برای رفع شبههٔ خطا ذکر کرد؛ مثلا در بیت ذیل که ابونواس، ضمیر مذکّر را به جای ضمیر مؤنث به‌کار برده و گفته است:

کمن الشنآن فیه لنا ککمون النار فی حجره

از اواین‌گونه دفاع می‌کند که عرب‌زبان گاهی توسّع قائل می‌شود و مؤنث را به جهت آن معنی که برای آن استخراج می‌کنیم به مذکّر تأویل می‌کند (الغراوی، ۱۹۷۸: ۱۵۷-۱۵۶). ابونواس نیز در این بیت برای «نار» که واژه‌ای مؤنث است،ضمیر مذکّر به کار برده و گفته است: «فی حجره»؛ سیبویه نیز با تکیه بر آموزهٔ اصلی ارسطو در این مورد یعنی توجّه به هدف شعر، ضرورت‌های شعری را پذیرفته و آن‌ها را در شمار خطا نیاورده است و البته تأکید کرده که ضرورت شعری با تحقّق هدف شعر و استواری و نیکویی کلام رواست و اگر کلام به واسطهٔ تصرّفات شاعر به این اهداف دست نیابد جایز نخواهد بود (همان). مبرّد نیز ازجمله اوّلین مؤلفان در موضوع ضروریات شعری است. وی ضرورت را تنها در مواردی پذیرفته است که شاعر

کلمه را در حالت اصل خود بیان کند؛ مثلا «ممنوع من الصرف» را صرف کند؛ بنابراین در نظر او شاعر مجاز نیست به استناد ضرورت، هر نوع تصرّفی را در کلمه و کلام ایجاد کند (همان).

هدف این نوشتار بیان دیدگاه‌های گوناگون درخصوص ضرائر شعری در فرهنگ اسلامی نیست؛ پس به همین دورنمای کلّی بسنده و نظرات ابوهلال عسکری را دربارهٔ خطاهای شعری بیان می‌کنیم.

روش پژوهش

این پژوهش یک بررسی توصیفی– تحلیلی است که ازطریق روش کتابخانه‌ای صورت گرفته است. برای پاسخ به این پرسش که دیدگاه ابوهلال در مورد خطاهای شعری در مواضع عقلانی و عرفی چیست و خاستگاه آن کدام یک از انواع نقد شعر است، متن الصناعتین ابوهلال عسکری را چندین‌بار مطالعه کردیم و سپس خطاهای شاعران را که ابو هلال براساس دیدگاه عقلانی خود با شواهد شعری مطرح کرده است، گردآوری و در مرحلهٔ بعد در عنوان‌های اصلی و فرعی تقسیم کردیم؛ سپس خطای بیت را ازنظر ابوهلال شرح و دیدگاه وی را در ذیل هر عنوان تحلیل کردیم. این تقسیم‌بندی و انتخاب اشعار شاهد، براساس تبیین دیدگاه عقلانی ابوهلال درباب خطاهای شعری صورت پذیرفت.

پیشینهٔ پژوهش

محمّدجواد نصیری کتاب الصناعتین را به زبان فارسی ترجمه کرده و مقدّمه‌ای به نام معیارالبلاغه به آن افزوده است. حسینقلی حسینی‌نژاد در مقالهٔ «نگاهی به ترجمهٔ کتاب الصناعتین» در مواردی ترجمهٔ این کتاب را نادرست می‌داند. مهدی دشتی مقاله‌ای با عنوان «تبیین اعجاز بلاغی قرآن درکتاب الصناعتین» و لیلا قاسمی و همکاران مقاله‌ای با عنوان «بررسی واژگان مترادف از نگاه ابوهلال عسگری» به‌چاپ

رسانده‌اند. مهدی محبّتی «نقش و جایگاه الصناعتین در نقد و ادب اسلامی– ایرانی» را بررسی کرده است. کتاب "ابوهلال العسکری و مقاییسه البلاغیه و النقدیه" اثری مستقلّ دربارۀ ابوهلال است که مؤلف در شش فصل، ابوهلال و دیدگاه‌هایش در بلاغت و نقد را معرفی کرده است. حجّت رسولی و نجم‌الدین ارازی نیز در مقاله‌ای این کتاب را نقد و بررسی کرده‌اند. رسالۀ "ذم الخطا فی الشعر" از ابن‌فارس در قرن چهارم هجری از منابع کهن درباب خطاهای شعری است. فاطمه راشد الراجحی مقاله‌ای با عنوان "الضروره الشعریه عند ابن‌السراج" نوشته است. حاجی‌خلیفه در کشف الظنون به کتابی از مبرّد اشاره می‌کند به نام "ضروره الشعر" که از اولین پژوهش‌ها دربارۀ ضرورت‌های شعری به‌شمار می‌رود. حازم سعید یونس البیاتی، دیدگاه مبرّد را در این مورد در مقاله‌ای با عنوان "موقف المبرد من الضروره الشعریه "بررسی کرده است. کتاب "ضروره الشعر" ابوسعید سیرافی (۲۸۴- ۳۶۸ق) و کتاب "مایجوز للشاعر فی الضروره "، تألیف قزاز قیروانی (وفات ۴۱۲ق) نیز از منابع کهن در این موضوع است. محمود شکری الآلوسی (۱۹۲۴-۱۸۵۷م) کتاب "الضرایر و مایسوغ للشاعر دون الناثر" را در این مورد نوشته است. ازجمله پژوهش‌های معاصر می‌توان به پژوهش محمدبن عبدالله صویلح المالکی اشاره کرد که "ضروره الشعریه فی العصر العباسی" نام دارد و یک بررسی نحوی و صرفی در شعرابوتمام، بحتری و متنبّی است. ابراهیم حسن ابراهیم نیز در کتاب "سیبویه والضروره الشعریه" نظرات سیبویه در این مورد را مطالعه کرده است.

زندگی و آثار ابوهلال

ابوهلال حسن‌بن عبدا...بن سهل‌بن سعیدبن یحیی‌بن مهران (۳۹۵ق)، لغوی، ادیب، شاعر و عالم قرن چهارم و شاگرد ابواحمد عسکری در شهر عسکر مکرم، در مکان فعلی روستای بندقیر خوزستان، متولّد شد و از آنجا به بغداد رفت (یاقوت

حموی، ۱۹۹۳: ۹۱۸). از زندگی او اطلاعات چندانی در دست نیست. برخی او را از مردم اصفهان دانسته‌اند که بیشتر عمر خود را در بصره و بغداد گذرانید (فاخوری، ۱۳۸۹: ۵۵۱).

سیمای او در شعرش سیمای عالمی است که دل و جان در گرو علم و ادب نهاده اما مردم روزگارش قدر فضل و دانش او را ندانسته‌اند و زندگی او درگمنامی و تنگدستی گذشته است (عتیق، بی‌تا: ۱۹۴)؛ این موضوع وی را ناگزیر از دادوستد در بازار دنیا کرده؛ چنان‌که گفته است:

جُلُوسِي فِی سُوقِ أبِیعُ وَاشتَرَی دَلِیلٌ عَلَی اَن الاَنَامَ قَرُودّ

لا خَیرَ فِی قَومٍ تَذِّلُ کِرامَهُم یُعَظِّمُ فِیهِم وَنُذِّلُهُم یَسُودُ

یعنی نشستنم در بازار برای خریدوفروش دلیلی است بر آن‌که مردمان روزگارم بوزینگانی بیش نیستند، در میان مردمانی که بزرگانشان را خوار می‌دارند و بی‌مایگان را بزرگ می‌دارند و سروری می‌بخشند، خیری نیست.

و از همین روست که پژواک ناخرسندی و اندوه وی از بی‌عدالتی جهان ازکوهسار شعرش به گوش می‌رسد (همان: ۱۹۴):

فَأینَ اِنتِفَاعِی بِالاصَالَه وَالحِجَی وَمَارَبحَت کَفَی مِنَ العِلمِ وَالحِکَم

وَمَن ذَا الَّذِی فِی النّاسِ یَبصُرُ حَالَتی وَلایَلعَنُ القِرطَاسَ وَالحِبرَ وَالقَلَمَ

از آثار او می‌توان به «جمهره الامثال»، «معانی الادب»، «الفرق بین المعانی» «الوجوه والنظائر»، «العمده»، «التبصره» و «التلخیص» اشاره کرد. کتاب الصناعتین در باب صناعت شعر و نثر است. ابوهلال در تألیف این کتاب از طبقات الشعرای ابن‌سلام، البیان والتبیین جاحظ و المعانی الکبیر ابن‌قتیبه و البدیع ابن‌معتز و نقد الشعر قدامه و الموازنه آمدی و الوساطه بین المتنبی وخصومه قاضی جرجانی مدد گرفته است»(رضایی اردانی، ۱۳۹۲: ۱۲۰-۱۱۹). الصناعتین ده باب و سی‌وپنج فصل دارد و «مانند کتاب‌های نقد قرن چهارم... و به سبک قدما حاوی اشعاری

پراکنده از شاعران معاصر و متقّدم بر مؤلف است»(حسینی‌نژاد، ۱۳۷۲: ۲۰٦) و «به دو دلیل عمده، جایگاهی مهم و درخور را از آن خود ساخته است: نخست نقش سترگ این کتاب در چرخش نقد ادبی به نقد بلاغی صرف است و دیگر تکوین قاعده‌هایی ثابت و خشک درباب ادب و خروج تدریجی نقد ادبی از بنیادهای ذوقی»(محبتی، ۱۳۸٤: ۱٤۰). تفاوت نگاهِ مبتنی بر نقد و نگاهِ مبتنی بر قواعد بلاغت در آن هست که «نقد آنچه را گفته و سروده شده است بررسی می‌کند ولی بلاغت قواعدی وضع می‌کند و می‌خواهد شعرا دربرابر آن خاضع باشند و آن قواعد بر آن‌ها حکم براند.»(فاخوری، ۱۳۸۹: ٥٥۱)

نگاه ابوهلال به جهان شعر نگاهی عقلانی است؛ بنابراین نقد او نیز نقدی منطقی است و در بسیاری موارد سبب نادیده گرفتن ماهیت و هدف شعر می‌گردد و شاید به‌همین‌سبب او نیز همچون ابن‌خلدون، از مشهورترین مخالفان متنبّی به‌شمارمی‌رود (همان: ٤۷۲). ابوهلال در الصناعتین نه‌تنها خطاهای مربوط به نحو، وزن و قافیه را یاد می‌کند بلکه آن دسته از خطاهایی را که ارسطو در مقام دفاع از شاعران آن‌ها را توجیه کرده نیز بررسی کرده و هیچ‌گونه خطایی را برای شاعران جدید روا ندانسته و بی‌هیچ پروایی تازیانهٔ انتقاد را بر پیکر سرایندگان آن فروآورده است. الصناعتین به ده باب تقسیم شده است: باب اوّل در سه فصل، فصاحت و بلاغت و تفاوت آن‌ها را شرح می‌دهد و نظراتی را که در این مورد بیان شده است تفسیر می‌کند. باب دوم در دو فصل، تفاوت کلام نیکو و کلام تباه را بیان می‌کند. ابوهلال در آغاز فصلِ اوّلِ این باب یادآور می‌شود ازجمله عواملی که کلام را نیکو می‌سازد «قلّت ضرورات» است وبی‌درنگ تأکید می‌کند که «بل عدمها اصلاً حتی لایکون لها فی الفاظ اثر»(ابوهلال، ۲۰۰۶: ٥۳). در همین فصل نظر خود را در این باره که ارزش کلام در ایراد معانی نیست بیان می‌کند و توضیح می‌دهد که معانی را عرب و عجم و قروّی و بدوی (شهری و روستایی) می‌شناسند و شأن کلام در نیکی و رونق لفظ است

(همان: ۵۵).

ازنظر او شعر، کلامی است نسج‌یافته و لفظی به‌رشته‌کشیده‌شده و بهترین شعر، آن است که «ما تلائَمَ نسجُهُ وَلَم یَسخُف، وَحَسُنَ لفظُه ولَم یَهجُن، وَلَم یُستَعمَل مِنهُ الغَلیظُ مِن الکَلامِ، فیکون جلفاً بغیضاً، ولا السوقیّ مِن الفاظِ فیکون مهلهلاً دوناً (همان: ۵۷).

فصل دوم از باب دوم شرح خطا و صواب معانی است تا هرکس بخواهد معانی صواب را در کلام خود به‌کار گیرد، بتواند از اصول صحیح پیروی کند و با آگاه شدن از مواقف خطا از آن بپرهیزد (همان: ۶۵). ابوهلال در آغاز این فصل، کلام را الفاظی می‌داند مشتمل بر معانیی که بر آن دلالت و از آن تعبیر می‌کند. وی معانی را همچون بدن‌ها و الفاظ را چونان جامه دانسته است. در نظر او معانی بر دو نوع است: گونه‌ای که صاحب صناعت، خود بی هیچ سابقه‌ای آن را بیان می‌کند و گونهٔ دیگر که نمونه و الگویی دارد و در هر نوع باید صورت و عبارت نیکو بیانگر معنی باشد و ابتکار کلام گریزگاهی برای صورت ناپسند کلام نگردد. ابوهلال پس از این تقسیم‌بندی کلّی، کلام را به چهار نوع تقسیم می‌کند: ۱. مستقیم نیکو؛ ۲. مستقیم قبیح: «قد زیداً رأیت» که نظام کلام ازنظر تقدیم و تأخیر در آن رعایت نشده است؛ ۳. مستقیم‌النظم وهو کذب: «حملت الجبل وشربت ماء البحر»؛ ۴. محال: «آتیک امس واتیتک غداً». هر محالی فاسد است و هر فاسدی محال نیست؛ مثلا « قام زید فاسد» محال نیست ولی کلامی فاسد است. محال چیزی است که بودنش ممکن و جایز نیست: «الدنیا فی بیضه» امّا وقتی می‌گویی «حملت الجبل»، کلام کاذب است ولی محال نیست. اگر خداوند قدرتت را افزون کند می‌توانی آن را حمل کنی. گاهی کلام واحدی هم کذب است هم محال: «رأیت قائماً قاعداً»، « مررتُ بیقظان نائم».

گاهی کلام غلط است مثل این‌که می‌خواهی بگویی: «ضربتُ زیداً» امّا می‌گویی: «ضَربَنی زیدٌ» و اگر این عمدی باشد در شمار کذب است. ابوهلال پس از این

توضیحاتِ مقدّمه‌وار با تأکید بر این مطلب که خطای شعری صورت‌های گوناگونی دارد، با ذکر شواهدی آن‌ها را بیان و شرح می‌کند تا شاعر با آگاهی ازاین خطاها از آن دوری کند؛ زیرا در نظر او هرکس خطا را نشناسد درمعرض ارتکاب آن است.

براساس شواهد شعری و توضیحات ابوهلال در الصناعتین، مهم‌ترین خطاهای شعری را ازنظر او، سوای خطاهای نحوی و خطاهای مربوط به وزن و قافیه، می‌توان چنین عنوان‌بندی کرد:

۱. خطای عرضی

برخی از خطاها در شعر به‌سبب ضعف شاعر در بیان شاعرانه و هنر شعر نیست بلکه به‌جهت آشنا نبودن او با موضوع مورد وصف است. در اینجا ابوهلال کلام شاعری به نام «روبه» را در وصف دست و پای اسب مثال می‌آورد که گفته: «یهوینَ شَتّی وَ یقعُنَ وقعاً»(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۸۳)؛ یعنی دست و پای اسب مختلف فرود می‌آیند و یکباره به زمین واقع می‌شوند. روبه در پاسخ به این اعتراض گفته است: «مرا به دم شتر نزدیک گردان»؛ یعنی من اطلاعی دربارهٔ ویژگی‌های اسب ندارم و با شتر آشنا هستم.»(ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۷۸)

برخی از شواهد را که وی در شمار خطا ذکر و سخت از آن انتقاد کرده است، می‌توان برخاسته از ناآشنایی شاعر با موضوع مورد وصف دانست. ارسطو نیز به این نوع خطا و تفاوت آن با خطای هنری که مربوط به فنّ شعر است، اشاره کرده. در نظر ارسطو خطای عرضی، منطق و هدف شعری را درهم نمی‌شکند (ارسطو، ۱۳۸۲: ۱۶۳). در نظر ابوهلال، نابغه که درختانی با ریشه‌های سیاه را به راه رفتن کنیزکانی تشبیه می‌کند که بامدادان پشته‌های هیزم را به صحرا می‌برند، معنا را فاسد کرده؛ زیرا پشته‌های هیزم را شب حمل می‌کنند نه صبح و ظاهراً این موضوعی است که شاعر نمی‌دانسته:

تحید عن استن سود اسافله　　مشی الاماء الغوادی تحمل الحزما

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۷۸)

ابوهلال شعر ثعلبی را در این خصوص نیکو دانسته است:

یَظَلُّ بِها رَبِذُ النَّعَامِ کَأَنَّها　　اِمَاءٌتزجَّی بِالعَشِّی حَوَاطِبُ

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۷۹)

یعنی او به هنگام راه رفتن به سَبُک‌پایی شترمرغ است چونان کنیزکانی که پشته‌های هیزم را شب‌هنگام بر دوش می‌برند.

و همچنین است بیت ابونجم در وصف ورود شتر به آبشخور:

جائَت تَسَامِی فِی الرَّعِیلِ الاَوَل　　وَالظِّلُّ عَن أَخفَافِها لَم یَفضُل

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶ : ۸۵)

یعنی در میان گلهٔ شتران پیشرو، تفاخرکنان آمد درحالی‌که سایه از کف پاهای او افزون‌تر نبود. در اینجا «ابونجم» ورود به آبشخور را در گرمای شدید وصف کرده؛ زیرا هنگامی‌که گفته است «سایه از کف پای او افزون‌تر نبود»؛ یعنی نور خورشید مستقیما می‌تابید و این خلاف معهود است؛ چون ورود در آخر شب است: «فوردت قبل الصباح الفاتق»؛ یعنی وارد شدن پیش از دمیدن سپیده بوده است (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۷۹).

کعب‌بن زهیر نیز در وصف اسب به‌خطا رفته که گفته است: «ضخمٌ مُقلّدها فعمٌ مقیدها»(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۹۹)؛ یعنی: گردنش ضخیم و پایش پر و کلفت است؛ درحالی‌که اسب‌های اصیل به باریکی گردن توصیف می‌شوند (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۹۶). اصمعی بیان کرده این خطا در بیان صفت است (قال الأصمعی: هذا خطا من الصفهٔ لانه قال هی غلیظه الرقبه، وخیرالنجائب ما یدق مذبحه)(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۹۹)

همچنین ازنظر ابوهلال، شاعری به نام «طرفه» در تشبیه دُم شتر به دو بال بلند و عریض و طویل مرغ به‌خطا رفته است؛ زیرا مرغان زیبا به سبکی پر وصف می‌شوند (همان: ۱۸۱):

كَأنّ جِنَاحَی مُضرَجِیٍّ تَكَنَّفَا حِفَافَیه شُكًّا فِی العَسِیبِ بِمِسرَدِ (همان: ۸۷)

یعنی گویا دو بال بلند مرغ شکاری از دو طرف استخوان دمش با درفش پیوند شده است و جز این نیست که مرغان زیبا به سبکی پر وصف می‌شوند نه به عریض و هایل بودن آن. او انبوهی و عریض و طویل بودن پر و بال را وصف کرده است. امرؤ القیس نیز نمی‌دانسته که هرگاه موی اسب چشمش را بپوشاند، اسب خوب جلوه نمی‌کند:

أَرکَبُ فِی الرَّوعِ خَیفَانه كَسَا وَجهَهَا سَعَفٌ مُنتَشِرٌ (همان: ۸۷)

یعنی هنگام ترس بر مرکبی سوار می‌شوم که روی او را برگ پراکندهٔ نخل پوشانیده است. او موی روی پیشانی اسب را به برگ نخل تشبیه کرده و اسب را خوب توصیف نکرده است. ابوهلال گفته کُمیت برای نصیب بیتی خواند:

كَأنَّ الغُطَامِطَ فِی غَلیِهَا أراجیزُ أسلمَ تَهجُو غِفَارا (همان: ۹۱)

یعنی گویا صوت در غلیان خود مانند ارجوزه‌های اسلم است که غفار را هجو می‌کند. نصیب گفت: أسلم هرگز غفار را هجو نکرده است. کمیت در جواب گفت:

إذا ما الهَجارِس غَنَّینَها تَجَاوَبنَ بِالفَلَوَاتِ الوبَارَا (همان: ۹۱)

یعنی هرگاه بوزینگان برای او تغنّی کنند، گربه‌های وحشی هم در بیابان‌ها جواب می‌دهند. نصیب گفت: گربه‌های وحشی در بیابان‌ها نیستند. کمیت شرمنده شد و سکوت کرد (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۸۶)؛ یعنی کمیت از دو موضوع اطلاع نداشته یا به آن دقّت نکرده است: یکی آن‌که اسلم هرگز غفار را هجو نکرده و دوم آن‌که گربه‌های وحشی در بیابان‌ها زندگی نمی‌کنند. ابوهلال قول بحتری را نیز در این بیت خطا دانسته است:

بَدَت صُفرَةٌ فِی لَونِهِ إنَّ حَمدَهُم مِن الدُّرما اصفرَّت حَوَاشِیه فِی العِقدِ

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۱۱۷)

یعنی زردی در رنگ او ظاهر شد، درحقیقت ستایش ایشان از درّ، آن است که اطراف آن، پ گردنبند خیلی زرد می‌شود. ابوهلال دو خطا بر این بیت گرفته است:

یکی مربوط به کاربرد نادرست لغت «حواشی» برای «دُرّ» که اگر می‌گفت «نواحیه» بهتر بود. خطای اصلی در این بیت ازنظر ابوهلال آن است که دُرّ به‌شدت بیاض وصف می‌شود و هرگاه بخواهند در وصف آن مبالغه کنند، آن را به"نصوع" یعنی سپیدی بسیار و یکدست وصف می‌کنند. بزرگ‌ترین عیب آن زردی است و این‌که به ستارهٔ درخشان "کوکب درّی" می‌گویند به‌سبب تشبیه به "دُر" است در سپیدی و درخشندگی و هرگاه مروارید زرد شود، تلاش می‌کنند به‌گونه‌ای زردی آن را ازبین ببرند (همان). خطای دوم مربوط به کاربرد نادرست لغت «حواشی» برای «دُرّ» است که به نظر ابوهلال اگر شاعرمی‌گفت «نواحیه» بهتر بود؛ زیرا کاربرد لغت حواشی برای پارچه ولباس است و به‌کارگیری آن برای "در" معروف نیست (همان).

۲. خطاهای مبتنی بر نقد منطقی

۲-۱. محال ممتنع

بیان امور محال و ناممکن و اموری که عقل آن‌ها را نمی‌پذیرد، از خطاهای شعری براساس نقد منطقی است؛ اما ارسطو در فنّ شعر بر این باور است که آفرینش هنری، منطق خود را دارد و نباید آن‌را در حصار منطق معمول محدود ساخت. «شاعر موظّف نیست هر چیز را در جایگاه منطقی و عقلانی جهان محسوس جای دهد و از آن منظر به آن بنگرد.»(معینی، ۱۳۹۲: ۵۵) پاسخ ارسطو به منتقدانی که عدم‌انطباق برخی اشعار را با واقعیّت و عقل و منطق معمول در شمار خطای شاعر آورده‌اند، نخست توجه به لزوم معیار دیگرگون برای نقد شعر است. در نظر او «معیار ارزش و سنجش در شعر و سیاست یا در شعر و سایر فنون یکی نیست»(همان: ۱۶۳)؛ اما با این وصف ازنظر ابوهلال آوردن سخن محال ممتنع درهرحال، خطای شعری است. نمونه‌ای که وی برای بیان این نوع خطا ذکر می‌کند، سخن محالی است که به اعتقاد او هیچ وجهی نمی‌توان برایش درنظر گرفت:

وَإنِّی إذَا ما الموتُ حَلَّ بِنفسِهَا یُزال بِنَفسِی قَبلَ ذَاکَ فأُقبَرُ

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۸۹)

یعنی هرگاه مرگ بر او فروآید، جان من پیش از او زایل می‌شود و بـه گـور بـرده مـی‌رود. هـدف شـاعر از آوردن ایـن سـخنِ محـالِ ممتنـع، بیـان شـدت ارادت و دلبسـتگی اسـت به‌گونه‌ای که رشتهٔ جان خود را به جان دوست بسته می‌داند؛ امّا ابوهلال در نقد این شـعر، تأکید ارسطو را بر این نکته نادیده گرفته که گاهی بیان محال ممتنع، ابـزاری بـرای تحقّـق هدف شعر است و بیت را از دیدگاه منطق معمول و استدلال عقلانی موردانتقـاد قـرارداده و گفته: «این سخن شاعر شبیه است به آن‌که بگوییم هرگـاه زیـد داخـل خانـه شـود، عمـرو پیش از او داخل می‌گردد و این محال ممتنع است»(ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۸۴).

۲-۲. خطا در استدلال

ابوهلال بیت ذیل از ابوتمّام را در شمار خطاهای شعری آورده است:

وَرَحبَ صَدرٍ لَو أَنَّ الأَرضَ وَاسِعَهُ كَوُسعِهِ لَم يَضِق عَن أهلِهِ بلَدُ

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۱۱۴)

یعنی او را سعهٔ صدری است که اگر زمین وسعتی چون او یابد، هـیچ سـرزمینی از مردمانش در تنگی نخواهد بود.

وجه خطا ازنظر ابوهلال این است که شهرها ازجهت ضیق زمین بر اهلـش تنـگ نمی‌شود. وسعت زمین بیش از تعداد اهالی آن است؛ پس ابوتمّام که تنگنـای شـهرها را به‌دلیل ضیق زمین دانسته خطا کرده است اما ابوهلال درنظر نگرفته که سعهٔ صدر بیانگر فضیلت و خلق نیکوست و منظور ابوتمّام از وسعت زمین نیـز مـی‌توانـد وسـعت خصایل نیک باشد.

۲-۳. خطای منطقی- ارزشی

سَأحمَدُ نَصراً مَاحَيِيتُ وَإِنَّنِي لأعلمُ أن قَد جَلَّ نَصرٌ عَنِ الحَمدِ (همان)

یعنی من تا زنده‌ام نصر را خواهم ستود؛ درحالی‌که به‌تحقیق می‌دانم که شأن نصر از مدح و ستودن بزرگ‌تر است.

ابوهلال خطای این بیت را در این دانسته که «خداوند، حمد را برای خود پسندیده و بندگانش را به آن فراخوانده است اما شاعر در این مورد ممدوح را بالاتر از خداوند برده است» و گفته شأن نصر از مدح بالاتر است (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۲۱۵). ابوهلال به معانی چندلایه و غیرمستقیم توجّهی ندارد و درنظر نمی‌گیرد شاید قصد شاعر آن بوده که ممدوح والاتر از آن است که به مدح من نیازی داشته باشد.

۴-۲. تناقض

ازجمله تناقض‌گویی‌هایی که ابوهلال آن را نقد کرده، شعر شاعری به نام مسیّب‌بن علس است که نخست از مرکب لاغرمیان (خمیصه) سخن گفته و سپس آن را فربه و درشت‌استخوان وصف نموده است (همان: ۱۸۲):

فتَسَلَّ حَاجَتَهَا إذَا هِیَ أعرَضَت　　بِخَمِیصَةٍ سُرُح الیَدَینِ وَسَاع
وَكَأنَّ قَنطَرةً بِموضع كُورِهَا　　وَتَمُدّثَنِی جَدِیلها بشِرَاعِ
وإذَا أطَفتَ بِهَا أطَفتَ بِكَلكَلٍ　　نَبِضِ الفرائص مُجفَرالأضلاعِ

(ابی‌هلال، ۲۰۰٦: ۸۸)

پس حاجت خود را گرفت ناگهان سوار بر مرکب لاغرمیان رهواری ظاهر شد که گویا موضع رحلش چونان پلی است که آنگاه که بر گِرد آن می‌گردی، بر گرد مرکبی فربه و قوی و درشت‌استخوان می‌گردی. ابوهلال خطای شاعر را در تناقض میان مرکب لاغر و فربگی او دانسته است.

و همچنین شعر «عروه بن اُذنیه» که در آن درنگ کردن افراد در سرزمین مِنا و کوچ کردن از آن متناقض است (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۲۰۰):

نَزَلُوا ثَلاثَ مِنًی بِمَنزِلِ غِبطَةٍ　　وَهُم عَلی غَرضٍ لَعَمرُکَ مَاهُم
مُتَجَاوِرِینَ بِغَیرِ دارِ إقَامَةٍ　　لَو قَد أجدَّ رَحِیلُهم لَم یَندَمُوا

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۱۰۳)

یعنی سه روز در منی در منزل غبطه فرود آمدند و ایشان بر غرض و قصدی بودند که ،به جان تو سوگند، ایشان جز در خانه‌ای اقامت داشتند که مجاور یکدیگر بودند، درحقیقت اگر کوچ کردن ایشان، تجدید می‌شد پشیمان نمی‌شدند.

۳. خطا در وصف و تشبیه

باب هفتم الصناعتین به تشبیه اختصاص دارد که در دو فصل ترتیب یافته و فصل دوم آن در بیان عیوب تشبیه است. براساس ابیاتی که ابوهلال در این فصل نقد کرده است، می‌توان خطا در توصیف و تشبیه را ازنظر او شامل این موارد دانست:

۳-۱. عدول از وصف قدما

ابوهلال عدول از وصف قدما را ازجمله خطاهای شعری برشمرده است؛ مثلا به ابوتمّام اعتراض می‌کند چرا برخلاف قدما که حلم و بردباری را به صفت استواری و رزانت آوردهاند؛ وی آن را به «رقّت و لطافتی چونان بُرد یمانی» وصف کرده است (ابوهلال،۱۳۷۲: ۲۰۹):

رَقِیقُ حَواشِی الحِلمِ لَو أنَّ حِلمَهُ بِکَفَّیکَ مَا مَارَیتَ فِی أنَّهُ بُردُ

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۱۱۰)

یعنی بردبار با چنان رقّت و محبّتی که اگر حلم او در دست تو قرارگیرد، در برد بودنش نزاعی نیست.

او کلیشه‌های تشبیه نزد قدما و متجدّدان را یاد کردهاست: "کلیشه‌هایی همچون تشبیه شخص جواد به بحر و باران، شجاع به شیر، زیبا به ماه و آفتاب، جبّاران به مُرغ چکاوک و بیخردان به پروانه (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۳۳٦) و به‌این‌ترتیب چهارچوبی ذهنی برای شاعران به‌وجود آورده و ابیاتی را درباب عدول از این چهارچوب مثال زده؛ مثلا بیت ذیل از"شماخ" را در شمار فساد معنی آورده است:

بانَت سُعَاد وَ فِی العَینَینِ مَلمُولُ وَکانَ فِی قِصرَ من عَهدِهَا طُولُ

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۸۶)

یعنی سعاد از ما جدا شد درحالی‌که در چشمانش میل سرمه بود و در کوتاهی زمان با او مدّت طولانی بود. ابوهلال اعتقاد دارد شاعر باید می‌گفت: « فی طول من عهدها قِصَر»؛ زیرا زندگی با یاران، به کوتاهی مدت وصف می‌شود؛ چنانچه شاعر دیگری گفته است:

یَطُولُ الیومُ لا أَلقاکَ فِیهِ وَ حولٌ نَلتَقِی فِیهِ قَصِیرُ (همان: ۱۶۳)

یعنی روزی که تو را ملاقات نکنم طولانی می‌شود و سالی که با یکدیگر دیدار می‌کنیم کوتاه است.

وَ خَالٍ عَلی خَدَّیکَ یَبدُوا کأَنَّهُ سَنَا البَدرِ فِی دَعجَاءَ بَادٍ دُجُونُها (همان: ۹۰)

یعنی و خالی بر گونه‌های توست که چونان روشنی ماهِ تمام، آشکار می‌شود در شبی تاریک که تیرگی آن پدیدار است.

ابوهلال یادآوری کرده که معروف آن است که خال، سیاه یا گندمگون و چهرهٔ زیبارویان سپید است اما شاعر، قلبِ معنا کرده و خال را به ماه و چهره را به شب تشبیه کرده است(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۹۰)

۲-۳. تشبیه و استعارهٔ فاسد ازطریق خطای منطقی

ابوهلال در فصل دوم الصناعتین پس از تأکید بر این نکته که خطای شعری صورت‌های گوناگونی دارد، بیتی از امرؤ القیس را نمونهٔ تشبیه فاسد دانسته و گفته کلام شاعر در این بیت، مقلوب است:

اَلَم تَسأَلِ الرِّبع القَدیمَ بَعَسعَسَا کَأَنِّی أُنَادِی إذاً کَلِّمُ أَخرَسَا (همان: ۶۶)

یعنی آیا از منزل قدیم در عسعس نپرسیده‌ای گویا آنگاه که با او سخن می‌گویم، شخص لالی را ندا می‌دهم. فساد در تشبیه این بیت ازنظر ابوهلال یک خطای منطقی است؛ زیرا نمی‌توان گفت با سنگ سخن گفتم جواب نداد و گویی او سنگ است (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۵۹). خطا در نسبت اخرس به منزل است، او را در سکوت

مانند خانه‌ای گنگ و بی‌صدا دانسته اما اگر قلب را درنظر بگیریم، استفاده از استعارهٔ فاسد قابل‌توجیه است.

وی در این بیت به غرض «بحتری» که بزرگ جلوه دادن کار ممدوح است، اشاره کرده ولی برخلاف نظر ارسطو توجه به غرض شعری سبب نشده که خطای شاعر را توجیه کند:

وَ جَرَّت عَلَی الایَدِی مَجَسَّه جِسمَهُ کَذَلِکَ مُوجُ البَحرِ مُلتَهِبُ الوَقدِ (همان)

یعنی مجسّه جسم او را بر دست‌های خود کشید؛ همچنان‌که موج دریا زبانه‌کش آتش‌گیره است. ابوهلال با توضیحات خود بر خطای بیت تأکید و با دیدگاهی عقلانی و منطقی آن را چنین نقد کرده است: و این غلط است؛ زیرا دریا موجش مثل آتش زبانه نمی‌کشد و آتشِ فروزنده نیست، اگر فروزنده بود و زبانه می‌کشید ممکن نبود روی آن حرکت کرد. (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۲۱۹)؛ شاعر خواسته کار ممدوح بزرگ جلوه کند ،چیزی گفته که معروف نیست.

چهار وجه تشبیه در نظر ابوهلال عبارت است از «تشبیه معقول به محسوس، غیرعادی به عادی، غیرمعروف به بدیهی و تشبیه آنچه در صفت نیرویی ندارد به چیزی که در صفت دارای نیرو است»(همان: ۳۳۴) و ازجمله تشبیهات ناروا در نظر او تشبیه ظاهر به پنهان، مکشوف به مستور و بزرگ به کوچک است (همان: ۳۵۲)

وی تشبیه محسوس به معقول را در اشعار متجدّدان ناپسند دانسته و برای نمونه این بیت را ذکر کرده است (همان: ۳۵۳):

فَصِرتُ اَذَّلُ مِن مَعنَی دَقِیقٍ بِهِ فَقرٌ اِلی فَهمٍ جَلِیلٍ

یعنی پس ذلیل‌تر از معنای دقیق شدم که به‌شدت نیازمند فهمی جلیل است. ابوهلال عظمت معنی این بیت را که شاعر در آن، حال خود را به آن معنایی که درک نمی‌شود تشبیه کرده، درنیافته است؛ درواقع شاعر خود را به معنی تشبیه نمی‌کند تا بتوان گفت تشبیه محسوس به معقول آورده بلکه مشبه حال درونی اوست؛ درضمن

ابوهلال تشخیص نهفته در بیت را که زیبایی شگفت‌آوری را می‌آفریند و معانی نامکشوف را عظمت و ارزش می‌بخشد، نادیده گرفته است.

۳-۳. بی‌دقّتی یا ناآشنایی به موضوع

این مورد از خطا اگر به‌علّت ناآشنایی شاعر به موضوع مورد وصف باشد؛ خطای عرضی است؛ همچون وصف کعب‌بن زهیر دربارهٔ اسب که گفته: «ضخمٌ مقلدها فَعمٌ مُقیدَّها»؛ یعنی گردنش ضخیم و پایش پر و کلفت است؛ درحالی‌که اسب‌های اصیل، گردنی باریک دارند و به آن وصف می‌شوند.

ابوهلالْ بیتی از اصمعی، ادیب و لغوی و شاعر مشهور (۲۱۳-۱۲۲ق)، را- که در آن اسب را چنان فربه تصویر کرده که انگشت داخل گوشتش فرومی‌رود- چنین نقد کرده است: «این اسب به دو دِرهم نمی‌ارزد؛ زیرا آن را پرگوشت و سست معرفی کرده و با این‌گونه وصف خواسته آن را قربانی کند.»(همان: ١٦٦)

فصر الصبوح لها فشرج لحمها بالنی فهی تثوخ فیها الاصبع

(ابی‌هلال، ٢٠٠٦: ٧٣)

اما وصف نادرست همیشه به‌دلیل ناآشنایی با موضوع نیست بلکه گاهی از روی سهل‌انگاری و بی‌دقتی است.

باب هفتم از الصناعتین به تشبیه اختصاص دارد. ابوهلال در فصل دوم از این باب قبح و عیوب تشبیه را بیان و یادآوری می‌کند که تشبیه ظاهر به پنهان و مکشوف به مستور و بزرگ به کوچک، تشبیه قبیح به‌شمار می‌آید و برای هریک از این موارد ابیاتی نمونه می‌آورد؛ همچنین تشبیهاتی را که در آن، میان مشبه و مشبهٌ‌به مناسبت و قرابتی نباشد، براساس نقد منطقی تشبیهاتی خطا و نادرست و ناپسند دانسته است؛ همانند تشبیه کلاهخود به پیاز در شعر «لبید»:

فَخمهً ذَفرَاءَ تُرتَی بِالعُری قُردُ مَانِیّا وَ تَرکاً کَالبَصل (ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۲۲۹)

یعنی آهن پوسیدهٔ درشتی به‌مثابه زره وکلاهخودی مانند پیاز بر برهنگان پوشانده می‌شود.

تشبیهی که شاعری به نام «جمانی» در وصف شب به‌کار برده است ازنظر ابوهلال به‌علت اجتماع «کوری» و «قندیل» نهایت تنافر را دارد:

كَأَنَّمَا الطَرفُ يَرمِي فِي جَوانِبِهِ عَنِ العَمَى وَكأَنَّ النَّجمَ قَندِيلُ (همان)

یعنی مثل این‌که پلک چشم ازجهت کوری به اطراف خود تیر می‌افکند و گویا ستاره، قندیل است. در اینجا می‌توان گفت تیر به آسمان همانند قندیل شده است و قندیل با ستاره شباهت دارد نه با کوری (ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۲۳۱)

انتقاد او از برخی استعاره‌ها نیز مطابق همین دیدگاه عقلانی است.وی استعاره را انتقال عبارتی از موضع استعمالش در اصل لغت دانسته و اغراض آن را شرح معنی، تأکید و مبالغه، اشاره با لفظی اندک یا نیکو ساختن سخن برشمرده و تأکید کرده که این اغراض با استعارهٔ درست محقّق می‌شود و در غیر این صورت کاربرد حقیقت بهتر از استعاره است (ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۲۴۰)؛ سپس شواهدی از استعاره‌های متقدّمان و متأخّران را ذکر کرده و نمونه‌هایی نیز از استعاره‌های ناپسند آورده ازجمله «اثافی الدهر» در شعر علقمه الفحل که آن را استعاره‌ای بعید دانسته است:

كُلُّ قَومٍ وَإِن عَزُّوا وَإِن كَرَمُوا عَرِيفُهُم بِأَثَافِي الدَّهرِ مَرجُومُ (همان: ۲۶۹)

یعنی هر قومی اگرچه عزیز و گرامی باشد، رئیس آن با سنگ‌های حوادث روزگار رانده می‌شود.

ابوهلال استعاره‌ای را که «عبدالقیس» شاعر در شعر خود به‌کار برده و برای روزگار، پیشانی بوزینه‌ای مانند بند باریک نعلین تصور نموده است، استعاره‌ای دانسته که «زن بچه‌مرده را می‌خنداند»:

و جبهه قرد كالشراک ضئيلهٔ وصفّر خَدَّيه وَ انفاً مجدّعا (همان: ۲۷۲)

ابوهلال بدون توجه به افق‌های گستردهٔ شعر و جهانِ دیگرگونه‌ای که می‌آفریند،

با ذکر شواهدی استعاره‌های به‌کاررفته در شعر ابوتمّام را با نگاهی عقلانی نقد کـرده و تازیانهٔ اعتراض را بر پیکر شعر وی فروآورده و گفته: «او با آوردن این نوع اسـتعاره‌هـا و زیاده‌روی‌ها بر خویش جنایت کرده و زبان عیبجویـان را بـه سـرزنش خـود بـاز کـرده و حجت را علیه خویشتن محکم کرده است»(همان: ۲۷۵)؛ ازجمله ابیات ابوتمّـام کـه ابوهلال در شمار استعاره‌های خطا و نادرست آورده این ابیات است:

كُلُوا الصَّبرَ مُرّاً و إشرِبُوهُ فَإنَّكُم أَثَرتُم بَعيرَ الظُّلمِ وَ الظُّلمِ بارِک (همان: ۲۷٤)

یعنی صبر را بـا همـهٔ تلخـی بخوریـد و بیاشـامید؛ زیـرا شـتر سـتم را پـی‌کـرده‌ایـد درحالی‌که شتر فروخفتهٔ ستم را پی کرده اید. ابـوهلال بیـت ذیـل از ابوتمـام را نتیجـهٔ اسراف او در استعاره دانسته است:

يا دَهرُ قَوِّم من أخدَعيک فَقَد أضجَجتَ هَذَا الأنامَ من خُرُقِک (همان: ۲۷۲)

یعنی ای روزگار دو رگ گردنت را محکم کن که درحقیقت از سوء خُلقت این مـردم را به ناله و ضجّه درآوردی.

۴. مخالفت با عرف و باورهای مردمی

به نظر ابوهلال نه‌تنها نمی‌توان آنچه را شاعران قدیمی به‌منزلهٔ اوصاف شـعری بـرای پدیده‌های خاصی برگزیده‌اند تغییر داد بلکه نمی‌توان آنچه را در باور مردم ثبـت گشـته است نیز تغییر داد؛ بنابراین در نظر او بحتری در این بیت به خطا رفته است:

اَجدر بجَمرَهِ لَوعَةً اَطفَاؤُهَا بِالدَّمعِ أن تَزدَادَ طُولَ وَقُوُدِ (منبع؟؟؟؟؟؟؟)

یعنی شایسته‌تر آن است که آتش شوق را با سرشک دیده خاموش ساخت تا زمـان سوختن افزون شود.

ابوهلال گفته این معنی خلاف عرف و عادت است؛ زیرا مـردم بـر ایـن باورنـد کـه گریه سوز درون را فرومی‌نشاند و از شـدّت انـدوه مـی‌کاهـد؛ سـپس بـا ذکـر شـواهدی شعری که بیانگر آن است که گریه رنج درون را شفا می‌دهـد، بـر ایـن موضـوع تأکیـد کرده است (ابوهلال، ۱۳۷۲: ۲۱۶).

۵. خطا در کاربرد کلمات

۵-۱. توجه نکردن به معانی اختصاصی کلمات

ابوهلال کاربرد «اَرّقنی» را در بیت ذل از جریر خطا دانسته؛ زیرا کلمهٔ «تأریق» فقط برای بیداری در اوّل شب به‌کار می‌رود و با «صوتُ الدّجاج» یعنی صدای خروس متناسب نیست(ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۹۹):

لمّاتذکرتُ بالدَّیرَینِ اَرّقنی صوتُ الدُّجاجَ وقَرعٌ بِالنَواقِیسِ

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۱۰۲)

یعنی چون به یاد آن دو دیر افتادم، آوای مرغان و بانگ ناقوس‌ها مرا بیدار کرد.

البته در این بیت نکتهٔ دیگری قابل تأمل است: منظور از واژهٔ «بالدیرین» مثنّی نیست بلکه یک دیر بوده که با لفظ تثنیه مشهور شده و برای آن شاهدمثالی آورده است «کان قتیریها عیون الجنادب» و منظور از قتیریها، مسامیر الدرع است و سوراخ روی زره را با لفظ مثنّی آورده و منظور شاعر در اینجا دیر ولید است که در شام مشهور بوده. بی‌توجهی به معنای ارق و بی‌توجهی به مفرد بودن واژهٔ دیرین ازجمله مواردی است که باید بدان توجه کرد (ابن‌قتیبه، بی‌تا، ج۱: ۳۹۱).

ابونجم در وصف اسب گفته: «کانّها میجَنَه القصّار»؛ مثل این که آن اسب میجنه قصّار است اما ابوهلال با یادآوری این که «میجنه برای صاحب چرم است و آن چیزی است از سنگ و غیره که بر آن، چرم کوبیده می‌شود»، کاربرد آن را در وصف اسب خطا دانسته است. در بیت ذوالرمه نیز چنین خطایی دربارهٔ کلمهٔ «شام» صورت گرفته؛ زیرا به گفتهٔ ابوهلال «شام گفته نمی‌شود مگر دربارهٔ برق»(ابوهلال، ۱۳۷۲: ۱۸۰) و شاعر دچار خطای در لفظ شده است:

حَتَّی إذَا اَلهَیقَ اَمسَی شَامَ اَفرُخَه وَ هُنَّ«لا مؤیسٌ نأیاً وَلاکَثَبُ»

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۹۹)

یعنی تا زمانی که شترمرغ روز را شب و از جوجه‌هایشمواظبت می‌کند، جوجه‌ها از

دور شدن و نزدیک بودن ناامید نیستند (همان: ۱۹۶)؛ همچنین در این بیت روز را شب کردن به شترمرغ نسبت داده شده که ازنظر ابوهلال این نسبت پسندیده نیست.

۲-۵. کاربرد دو کلمهٔ هم‌معنی به‌مثابه دو چیز

ابوهلال کاربرد صبا و قبول را در بیت ذیل از ابوتمّام اشتباه دانسته؛ زیرا او دقت نکرده است که «باد صبا» و «قبول» یکی هستند و گفته:

قَسَمَ الزَّمانُ رُبوعَها بینَ الصَّبا و قَبُولَهَا و دَبورَها أثلاثاً (همان: ۱۱۲)

یعنی روزگار سراهای خود را میان باد صبا و شرق و غرب به سه بخش تقسیم کرده است (همان: ۲۱۱)

و همین خطا را در بیت ابوالمعتصم نیز یافته است:

کانَّما أربَعُهٌ إذا تَنَاهَبنَ الثَرَی رِیحُ القَبُولِ وَالدَّبُورِ وَالشِّمالِ وَالصَّبا (همان)

یعنی گویی آن را چهار بخش کرده است هنگامی که باد قبول و دبور و شمال و صبا خاک را غارت کردند. ابوهلال در فصل سوم از باب اوّل نیز در بیان حدود بلاغت و این‌که حقّ معنی آن است که لفظ نباید زائد بر معنی یا ناقص از آن باشد، بیتی از «ابوالعیال الهذلی» را شاهدی بر این خطا آورده است:

ذَکَرتُ اَخِی فَعَاوَدَنِی صُدَاعُ الرَأسِ وَ الوَصبُ (همان: ۳۶ و ۹۹)

یعنی برادرم را یاد آوردم و دردسر و بیماری به من بازگشت.

ازنظر او شاعر دقت نکرده که «صداع»یعنی دردسر و افزودن این کلمه به رأس، زاید و بنابراین خطاست؛ زیرا به گفتهٔ ابوهلال صداع در پا و سایر اعضای بدن رخ نمی‌دهد (همان: ۳۶)؛ البته ابوهلال در فصل دوم از باب دوم نیز این بیت را ازمنظر عدول از وصف قدما نقدکرده است و خطای بیت را در این دانسته که معمول نیست هجران را به دردسر وصف کنند بلکه آن را به سوز دل وصف می‌کنند (همان: ۹۹).

۳-۵. توجّه نکردن به ارزش کلمه در القای معانی

لغویان به موضوع فرق میان معانی لغات مترادف توجّهی ویژه داشته‌اند. ابن‌قتیبه باب اول کتاب "ادب الکاتب" را به شناخت کاربردهای نادرست لغات ازسوی مردم اختصاص داده است. ابوهلال نیز از هدف و روش ابن‌قتیبه در کتاب "الفروق اللغویه" پیروی کرده و بی‌توجهی به تفاوت معنی در لغات مترادف را فساد در کاربرد لغات دانسته است (الحسینی الموسوی الجزایری، بی‌تا: ۴). در الصناعتین نیز ضمن اشاره به لزوم دقت در کاربرد لغاتی که هم‌معنا به‌نظر می‌رسند، به تفاوت بار معانی در دو کلمهٔ «واقفا» و «قائما» تاکید کرده است؛ مردی این بیت را برای ابن‌هرمه خواند:

بِاللهِ ربِّک اِن دَخَلتَ فَقُل لَهَا هَذَا ابنُ هَرمَةَ قائماً بِالبَاب

(ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۶۴)

یعنی به پروردگارت سوگندت می‌دهم اگر داخل شدی به او بگو این پسر هرمه است که دم در ایستاده است (همان: ۱۵۶)؛ و او کلمهٔ «واقفا» را به‌جای «قائما» پیشنهاد داد و گفت ای کاش تفاوت این دو واژه را درمی‌یافتی؛ سپس ابوهلال بیان کرده است که اگر از اطالهٔ کلام بیم نداشت، نمونه‌های بیشتری در این مورد ذکر می‌کرد.

۶. بیان معمولی، لفظ سهل و معنای مکشوف

ابوهلال به لزوم تفاوت زبان شعری و زبان عادی اشاره کرده است. او نیز همچون ارسطو بهترین کلام را کلام سهل و ممتنع و دور از کلمات عامیانه دانسته است. به‌این‌ترتیب تعریف ارسطو را در کمال گفتار شاعرانه که: «به‌روشنی موصوف باشد بی‌آنکه مبتذل و رکیک باشد»(ارسطو، ۱۳۸۲: ۱۵۴) و این تأکید وی را که الفاظ شعر باید «از کاربردهای عامّه دور باشد البته در حدّی که به معما یا غرابت نرسد»(همان: ۱۵۵) پذیرفته است. ابوهلال گفته هرکس کلامی را که معنای آن جز به رنج و دشواری دریافت نمی‌شود، نیکو می‌شمرد و کلام سلیس و روان و سهل را کوچک می‌داند، جهل بر او غالب شده است (همان: ۵۸)؛ آنان نمی‌دانند که بهترین کلام،

کلام سهل ممتنع است که هرکس می‌پندارد توانش را دارد که آنچنان بنویسد اما نمی‌تواند؛ البته در این مورد حدّی قائل است و لفظ سهل و معنای مکشوف را در ابیات ذیل از موارد کلام مردود می‌داند (همان: ۶۱).

یا ربِّ قَد قَلَّ صَبرِی وَضَاقَ بِالحُبِّ صَدرِی

وَاشتَدَّ شَوقِی وَ وَجدِی وَسَیِّدِی لَیسَ یَدرِی (ابی‌هلال، ۲۰۰۶: ۶۱)

یعنی پرودگارا صبرم کاستی یافت و عشق فضای سینه‌ام را تنگ ساخت و شور و شوقم فزونی گرفت درحالی‌که سرورم از حال من بی‌خبر است. ابوهلال پس از این ابیات گفته‌است: «کلامی که تا این حد سهل گردد نیکو نیست»(همان: ۶۱)؛ «هرگاه کلام تا این اندازه ملایم باشد حسن و زیبایی ندارد، مخصوصاً وقتی که با بدیهیات هم آمیخته باشد و اما کلام جزیل و برگزیده آن است که چون عامّهٔ مردم آن را بشنوند، بشناسندش ولی در محاورت آن را به کار نبرند»(ابوهلال: ۱۵۲)

ابوهلال یادآوری کرده که قدما در اشعار خود از الفاظ بدیهی استفاده می‌کردند و از زشتی آن بی‌اطلاع بودند اما کاربرد این کلمات، کلام را خوار و بی‌ارزش می‌کند (همان: ۲۴۳)؛ بنابراین ابوهلال نیز مانند ارسطو آشنایی‌زدایی در سطح زبانی را سبب تمایز میان زبان شعری و زبان معمولی و کاربرد کلمات عامیانه و زبان عادی را از عیوب شعر دانسته و شواهدی شعری در مقایسهٔ این دو نوع بیان آورده و گفته است: «کلام برگزیده آن است که سهل و ممتنع باشد و با کلام عامیانه و الفاظ زاید نیامیخته و استعمال آن مورد اختلاف نباشد؛ آیا کلام متنبّی را نمی‌بینی که گفته است: اَین البطاریق و الحلف الذی حلفوا بمفرق الملک والزّعم الذی زَعموا: کجا رفتند فرماندهان و سوگندی که خوردند به تارک پادشاه و گمانی که بردند. این معنی جداً قبیح است؛ زیرا او از مردم عادی شنیده است سوگند خوردن به سرِ او را و خواسته مثل آن بگوید چون نتوانسته مطلب را درست بیاورد گفته است: «بمفرق الملک»».

نتیجه

بحث خطاهای شعری در نقد ادبی فرهنگ اسلامی، عنوانی به نام «خطاها و ضرورت‌های شعری» را مطرح ساخت و بیشتر به تصرّفات نحوی و قوانین وزن و قافیه توجه کرد.

برخی از صاحب‌نظرانی که در این‌باره صاحب تألیفند، ضرورت‌های شعری را پذیرفته و آن را در شمار خطا نیاورده‌اند مانند خلیل، محمّدجعفر قزاز تمیمی و ابن‌جنی؛ برخی همانند سیبویه به آموزه‌ی اصلی ارسطو در این مورد یعنی تحقّق هدف شعر تکیه کرده‌اند و ضرورت‌ها را به شرط تحقّق این هدف روا دانسته‌اند؛ برخی دیگر همچون ابوهلال عسکری ضرورت را در شعر متأخران نپذیرفته‌اند.

وی در کتاب الصناعتین نه‌تنها مسائل نحوی و قواعد وزن و قافیه را مطالعهو تصرّفات شاعران متأخر را در این موارد خطا دانسته است بلکه ضمن اشاره به تفاوت خطای هنری و غیرهنری که موردتوجّه ارسطو بود؛ تصرّفات شاعر را در مواضع عقلانی و عرفی نیز در شمار خطای شعری آورده است.

ابوهلال خطای شعری در برخی ابیات را به‌سبب ناآشنایی شاعر با موضوع موردوصف دانسته و سخت از آن انتقاد کرده است. دیدگاه ابوهلال درباب این‌گونه خطاها که می‌توان آن را خطای عرضی نامید، برخلاف نظر ارسطوست که معتقد بود به‌شرط تحقّق غرض شعر می‌توان خطای عرضی را نادیده گرفت. هرچند ابوهلال به لزوم تفاوت زبان شعری و زبان عادی اشاره کرده و لفظ سهل و معنای مکشوف را از آستان شعر دور رانده؛ معیار او در نقد اشعار، تطبیق با منطق و استدلال عقلانی و چهارچوب‌های آن است. او بیان امور محال و ممتنع و متناقضات را به‌هیچ‌روی ابزاری برای تحقّق هدف شعر نمی‌داند. در نظر وی استدلال شاعر نباید برخلاف استدلال عقلانی و ارزش‌های شناخته‌شده باشد. به‌این‌ترتیب ابوهلال در نقد اشعار منطق جداگانهٔ شعر را دربرابر منطق معمول باور ندارد و پرواز شاعر را در افق بیکران

شعر نادیده می‌گیرد و شاعر را در حصار قواعد عقلانی درمی‌آورد. وی توصیف و تشبیه را بستری برای آفرینش شعری فراتر از مرز کلیشه‌ها و تنگنای پیش‌گفته‌ها نمی‌داند. در نظر او چون قدما حلم و بردباری را به صفت استواری وصف کرده‌اند، ابوتمّام که آن را به لطافتی چونان برد یمانی وصف کرده، به راه خطا رفته است. ابوهلال خطای منطقی را سبب فساد تشبیه و استعاره دانسته است. منطق معمول حکم می‌کند که تشبیهِ ظاهر به پنهان و مکشوف به مستور و بزرگ به کوچک، خطا و نادرست به‌شمار آید. ابوهلال با همین دیدگاه عقلانی و بی‌توجه به افق‌های گستردهٔ شعر و جهان دیگرگونه‌ای که می‌آفریند، تازیانهٔ اعتراض را بر پیکر شعر شاعرانی همچون ابوتمّام فروآورده است.

فرارفتن از مرز عادت‌ها و ناشناخته‌ها سبب آفرینش شعری می‌گردد اما ابوهلال شاعران را به رعایت مرز عرف و شناخته‌ها فرامی‌خواند.

دیدگاه‌های متفاوت دربارهٔ خطاهای شعری برخاسته از افق دید ناقدان ادبی به ماهیت و هدف شعر و البته موقعیت‌های تاریخی و زمانیِ گوناگون است. دیدگاه ابوهلال دیدگاهی عقلانی، موشکافانه و انتقادی است. بررسی این دیدگاه‌های متفاوت و ژرف‌اندیشی و دقّت و بحث در شواهد خطاهای شعری و طرح نظرات موافق و مخالف درخصوص آن نه‌تنها سبب ایجاد زمینه‌های مهارتی شاعران می‌گردد بلکه می‌تواند دریچه‌های جدیدی در نقد ادبی و نقد شعر بگشاید.

منابع

- ابوتمّام، ۱٤۱۳ه/ ۱۹۲۲م، دیوان، الخطیب التبریزی، جزء اول، قدم له و وضع حوامشه وفهارسه راجی الاسمر، بیروت: دار الکتاب العربی.
- ابن‌جنی، ابی‌الفتح عثمان، ۱٤۲۱ه ۲۰۰۱م، الخصائص، تحقیق: عبدالحمید هنداوی، الطبعه الاولی، دارالکتب العلمیه.
- ارسطو، ۱۳۸۲، فنّ شعر، ترجمهٔ عبدالحسین زرین‌کوب، تهران: امیر کبیر.

- بحتری،۱٤۲۲ه/ ۲۰۰۱م، دیوان، شرح وضبطه ومقدم له ایمان البقاعی، جزء الاول، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- جریر، ۱٤۱۵ه/ ۱۹۹٤م، شرح دیوان، قدم له وشرحه، تاج‌الدین شلق، الناشر الدار الکتاب العربی، بیروت .
- حسینی‌نژاد، حسینقلی، ۱۳۷٤، نگاهی به ترجمهٔ کتاب الصناعتین، مجلهٔ دانشگاه انقلاب، شمارهٔ ۲: صص ۲٦٦-۲۰۵.
- الحسینی الموسوی الجزایری، نورالدین‌بن نعمه الله، بی‌تا، فروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات، تحقیق: محمدرضوان الدایه، دمشق: المستشاریه الثقافیه للجمهوریه الاسلامیه الایرانیه.
- رضایی اردانی، فضل‌الله، ۱۳۹۲، نگاهی به پیشینهٔ مطالعات علوم بلاغی در ادبیات عرب، آینهٔ میراث، شمارهٔ ۵۲: صص ۱۲۹-۳۱۰.
- عتیق، عبدالعزیز، بی‌تا، فی التاریخ البلاغه العربیه، بیروت: دار النهضه العربیه.
- العسکری، ابی‌هلال الحسن‌بن عبدالله‌بن سهل،۲۰۰٦ م، الصناعتین، تحقیق: علی‌محمد البجاوی ومحمد ابوالفضل ابراهیم، المکتبه العصریه.
- الغراوی، نعمه رحیم، ۱۹۷۸، النقد اللغوی عند العرب حتی نهایه القرن السابع الهجری، وزاره الثقافه و الفنون الجمهوریه العراقیه.
- فاخوری، حنا، ۱۳۸۹، تاریخ ادبیات زبان عربی از عصر جاهلی تا قرن معاصر، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات توس.
- محبتی، مهدی، ۱۳۸٤، الصناعتین ابوهلال و نقش و جایگاه آن در نقد و ادب اسلامی- ایرانی، مجلهٔ نامه انجمن، پاییز ۱۳۸٤، شمارهٔ ۱۹: صص ۱۳۹-۱۵٤.
- معینی، منصوره، ۱۳۹۲، شکوه نگاه (بررسی نظریه‌های ادبی)، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- نصیری، محمدجواد، ۱۳۷۲، معیار البلاغه: مقدمه‌ای در مباحث علوم بلاغت به انضمام ترجمهٔ الصناعتین ابوهلال عسکری، تهران: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- هاشمی، احمد، ۱۳۹۰، جواهر البلاغه، تصحیح و ترجمهٔ محمود خرسندی و حمید مسجدسرایی، انتشارات پیام نوآوران.
- یاقوت حموی، ۱۹۹۳، معجم الادباء، ج ۲، تصحیح احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی.

Abstract

Poetic slips from the view point of Abu helal Askari

Mansoureh Moeini*
Akbar kolahdouzan**

The difference in the literal critics point of view regarding aim and logic of poem has led to different views about the poets slip. criticism in Islamic culture with a them called "zaraer" defend from some of poets exploits of syntax,rhythm and criticism of the illicit exploits thus defending poets,in order to make the poetic seizures of the poets more outhoritative.This artical is intended view abu- Helal about illustrate the poetic conquest of poetic rationality and by common usage and this passage attempts to reveal his view of poetic logic. Abu helal in Al sanaatain investigated the poets' slip beyond rhyme and ryhthm and with adopting critical-based view rejected any poets' slip. He was of the opinion that a poet needs to act according to intellectual and accepted laws of poem, this way he elaborated the poets' slips through examples. . Different types of slips that were proposed in Alsanatain was elaborated under heading and subheading to present the Abu helal view to the topic and to propose a practical guideline for criticizing poem from different aspects.

1- minor- slip. 2-logical slip which includes the expression of conflicting facts reasoning - slip and value-logical slip. 3-the slip in description and the analog includes deviation from the old description rotten simile lack of familiarity with subject or carelessness of it and disrespect for custom. 4-slip using words.5-avoid poetic language.

Keywords: poet slip, Abu helal, Alsanaatain, logical critic, minor slip

*Assistant professor of Medical sciences. moeini@mng.mui.ac.ir
**Assistant professor of Medical sciences (corresponding) kolahdouzan@mng.mui.ac.ir